

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد تنها دلیل مثبتین کفایت محاذات، فقط صحیحۃ عبدالله بن سنان است که البته به دو طریق روایت شده است و مشخص است که دو بار از امام نشنیده و یک بار شنیده. این مطلب کفایت محاذات از مسجد شجره، طریق یکی است منتهی بعد دو شق می شود و افراد متعدد این را می شنوند که خب البته به یکی و دو تا ما کار نداریم در اعتماد بر احادیث و بر مدارک همیشه نظر رفقا بر این قضیه باشد که در جایی مسئله کثرت روایات و کثرت احادیث و اسناد مفید است که بین روایتین تعارض و تضادی وجود داشته باشد در آن جا مسئله کثرت روایات دلالت بر وجود مطلبی می کند در مورد روایات قلیله بالنسبه به آن روایات کثیره که حالا مستفاضه باشد یا متواتره باشد یا حتی استفاضه هم نداشته باشد.

به طور کلی وقتی فقیه نگاه می کند و نظر می اندازد بر روایات صادره از ائمه در حکمی، به این نکته می رسد که چرا در یک مورد خاص امام علیه السلام مطلب را در جلسات متعدده به یک سیاق واحد فرموده یا این که از ائمه مختلفی الزمان و مختلفی الظروف یک روایت به یک سیاق وارد شده است در حالتی که نقطه مقابل، یک امام یک مطلبی را فرموده یا این که همان ائمه به طور کمتر و به نحو کمتری آن روایت مخالف را بیان کردند این ذهن انسان را متوجه این قضیه می کند که اگر ما باشیم و همین روایت یک مطلبی و یک نکته ای باید در این مسئله وجود داشته باشد که امام علیه السلام - که خب فرق نمی کند چه این امام چه آن امام - چه سؤالهایی که می شود از حضرت سوالها مشخص است پاسخ های آن هم باید مشخص باشد این که ائمه به یک سیاق یک مطلبی را می فرمایند بعد یک مرتبه ما یک روایت می بینیم که در مورد مخالف آمده است و آن هم جنبه تضاد دارد نه این که صرف یک نوع تنافی بدوی این جا است؛ که ما صرف نظر از وثاقت روایت به این مسئله می رسیم که باید دید این روایت واحده به چه اساسی آمده است این در آن جا مورد توجه قرار می گیرد.

پس بنابراین این که شما در تمام این روایات مشاهده می کنید که لسان، لسان عام است لایجوز لحاج و لالمعتبر خب این لسان لسان عام است اگر عام نباشد پس چیست؟ این لسان لسان کلی است، لسان سعه ای است، که از یحرم إلا من المواقیت التي وقتها رسول الله یا این که فرض کنید لایجوز یا لاینبغی و امثال ذلک در یک همچنین وضعیتی یک مرتبه شما فرض کنید که یک روایت عبدالله بن

سنان در این جا می آید و روایت هم صحیح است در صحت آن شکی نیست و در آن جا محاذات با میقات را از مسجد شجره بیان می کند من می خواهم این را عرض کنم حتی اگر ما خصوصیات را که در روایت عبدالله بن سنان هست نداشتیم و فقط به نحو سعه ای داشتیم که جایز است انسان از محاذات میقات هم لَمَنْ لَمْ يَمُرَّ مِنَ الْمَوَاقِيتِ أَنْ يُحْرِمَ هَذَا باز در این قضیه ما شبهه می کردیم که چه دلیلی دارد که این همه روایات ما از ائمه نسبت به لایجوز الإحرام إِلَّا مِنَ الْمَوَاقِيتِ داریم فقط یک روایت است آن عبدالله بن سنان که در این جا خلافتش را بیان می کند الا محاذات. در حالی که جای این مسئله هست امام علیه السلام همان طوری که عرض کردم جایی که برای اهل عراق که هنوز عراقی در آن زمان نبود و افرادی در عراق متوطن نشده بودند حضرت وادی العقیق را تعیین می کنند خب چطور یک محاذات با میقات را نمی گوید وقتی که این همه روایات ما راجع به عدم جواز إحرام الا من المواقیت داریم فقط در آن جا می گویند احرام من محاذات المیقات لمن لم يمر منها خب این مسئله چیست؟ بالاخره برای انسان شبهه ایجاد می کند و متفاهم مراد امام علیه السلام برای انسان در ظروف مختلف آن تعیین کننده است! که چطور در یک جایی ما خودمان را باید جای امام بگذاریم به جای آن اصحاب بگذاریم فرض کنید که شخص دارد می آید این را بیان می کند این را دارد از حضرت سوال می کند بعد می رود به افراد دیگر می گوید همه را می گویند چه از حضرت سوال کردی می گوید رفتم سوال کردم که آیا از کجا باید احرام بست حضرت فرمودند باید از مواقیح احرام بست و با این تعبیر و با این عبارت هم بیان می کند خب بالاخره این مطلب است، این قابل تأمل است نمی شود از این قضیه به این راحتی گذشت.

همان طوری که عرض شد این مسئله؛ حالا شما فکیف به این که بیابید بگویند که اصلا اصل روایت ربطی ندارد به این قضیه جواز احرام از مواقیح اولا فقط مربوط به مدینه است در سایر موارد اصلا یک همچین عبارتی نیست و این اشکال جدی ایجاد می کند که چطور امام فقط از میان مواقیح خمسه یا سته - بنابراین که دویرة اهلها را ما جزء این مواقیح خمسه بدانیم - امام فقط روی مدینه دست گذاشته و مسجد شجره و ذوالحلیفه خب ما جحفه نداریم؟ یلملم نداریم عقیق نداریم ذات عرق نداریم اینها را نداریم؟ چرا امام یکدفعه مسجد شجره یادش آمده است؟ بعد گفته که در این جا شما می توانید لَمَنْ يُرِيدُ الطَّرِيقَ إِلَى مَكَّةَ یا فرض کنید که حضرت فرمودند که الْحَاجُّ يَخْرُجُ سِتَّةَ أَمْيَالٍ فَيَكُونُ حِذَاءَ الشَّجَرَةِ مِنَ الْبَيْدَاءِ خب این پنج تا کجاست؟ چهار تای دیگر کجاست؟ خب همین طوری که نمی توانیم چشممان را ببندیم به این راحتی که نمی شود چرا امام نگفته است آقا بگوئید الغاء خصوصیت یعنی

جواز احرام الا من المواقیت یکی به لحاظ کمیت که اصلاً قابل مقایسه نیست دوم به لحاظ کیفیت و دلالت که روایت عبدالله بن سنان اصلاً ربطی به موضوع ما ندارد این مربوط به مدینه است و مربوط به اقام شهرّاً و بعد می‌خواهد برود فرض کنید که جای دیگر و آنی لنا باثبات ذلك فی غیر ذی الحلیفة و فی سایر المواقیت و تسری هذه الدلالة پس بنابراین روایت عبدالله بن سنان به کلی از درجه اعتبار نسبت به کفایت محاذات و سایر مواقیت ساقط شد این رفت کنار حالا که رفت کنار غیر از این مسئله یعنی غیر از این روایت عبدالله بن سنان که مثبتین به محاذات میقات اینها این مسئله را اثبات می‌کنند غیر از این چه در دست اینها است فرض کنید که اصل عدم وجوب احرام از مواقیت است خب عزیز من! اصل در جایی است که من هم می‌گویم اصل عدم وجوب حج است خیال همه را از اول راحت می‌کنم این چه اصلی است که درمی‌آورید اصل عدم فرض کنید که الزام از مواقیت وقتی که مدرک نباشد وقتی که مرجع نباشد و دلیل نباشد شما با وجود دلیل اصل می‌آورید؟ این چیست دارید می‌گویید؟ اگر منظور شما روایات عبدالله بن سنان است پس اصل دیگر چیست خب بگویید که در این جا در قبال آن روایت عبدالله بن سنان را داریم از این طرف الغاء خصوصیت می‌کنیم از آن طرف ذوالحلیفه را به بقیه می‌چسبانیم از آن طرف نمی‌دانم اقام بالمدينة شهرّاً را حذف می‌کنیم هر بلایی که هست سر این درمی‌آوریم تا این که این کفایت از محاذات میقات را نسبت به سایر مواقیت تسری می‌دهیم خب خیلی خب دیگر اصل دیگر چیست اصل در آن جایی است که دلیل نباشد الأصل دلیلٌ حیث لا دلیل آن جا مسئله است وقتی که شما روایت عبدالله بن سنان دارید پس دیگر اصلاً نوبت به اصل نمی‌رسد که بخواهید تمسک به اصل بکنید در حالتی که تمام افرادی که اثبات جواز کردند از جمله خود مرحوم آقا تمسک به اصل کردند خب این اصل در این جا چه معنی دارد که ما اصلاً نفهمیدیم که این چطور می‌شود با وجود دلیل، اگر شما دلیل نداشتید دیگر سراغ اصل هم نمی‌رفتید چون روایات معارض است اصل در جایی است که اصول عملیه که ادله مثبتة استنباطیه و اجتهادیه شما نداشته باشید وقتی که در این جا روایاتی بر وجوب احرام از مواقیت داریم دیگر در این جا نوبت به اصل نمی‌رسد حتی اگر ما در روایاتمان احتمال ضعیف عدم دلالت هم داده شود فکیف به این که ما در این جا این همه روایات شدید و حادّ در الزام نسبت به احرام از مواقیت داریم اگر این طور است پس بنابراین در این جا این اصل عدم الزام از مواقیت در این جا این به طور کلی از درجه اعتبار این ساقط است حالا البته در این جا در مقابل این اصلهای دیگری هم است فرض کنید که اصل عدم الزام مواقیت است إلى أدنى الجلل اگر اصل است خب ما این اصل را هم جعل می‌کنیم جعل جعل است اگر

دیگر قرار بر این است مگر ما دستمان این طوری است اگر قرار بر این است که آدم وضع کند جعل اصل بخواهد بکند خب بنابراین می‌گوییم اصل عدم الزام مواقیت است *إلى أدنى الجللّ تا أدنى الجللّ* دیگر مسلم است که فرض کنید که ورود به حرم بدون احرام جایز نیست خب این مسئله مسئله‌ای است که حالا ما کاری به اجماع و اتفاق و اینها نداریم این از بدیهیات است و این شبهه‌ای در آن نیست پس بنابراین هر کسی می‌تواند یا علی مدد بیاید جلو احرام را هم ببندد به ادنی الحل و اینها و به تنعیم که می‌رسد احرام ببندد خب اصل داریم دیگر، وقتی قرار بر این است که شما این قدر اصلتان طویل و عریض باشد که همه چیز را بگیرد پس بنابراین این روایاتی که دلیل بر مواقیت است همه را می‌گذاریم برای افرادی که اینها می‌خواهند ثواب بیشتری ببرند استحبابی دارد و تأکید بر مواردی است لذا این مسئله اصلا به طور کلی از درجه اعتبار ساقط است.

من دیگر وارد در این بحثهای خصوصیات مواقیت نمی‌شوم دیگر خود رفقا بروند مراجعه کنند راجع به خصوصیات مواقیت دیگر اگر بنده بخواهم وارد شوم خیلی زیاد است فرض کنید که مطالبی که فقها در این جا مطرح کرده‌اند آیا خود ذوالحلیفه خود آن مسجد به شخصه آن محل احرام است یا حوالی آن مسجد و اطراف و جوانب مسجد هم می‌شود یا روایاتی که در مورد فرض کنید که حائض و نساء و ذات عذر این آمده است که مرور می‌کند یا می‌تواند خارج از اینها باشد اینها چیزهایی است که در یک بحث اجتهادی نباید وقت درس و بحث به این مسائل گرفته شود اینها چیزهایی است که در تقریرات و در به اصطلاح مفصلات بحث آن شده است و ما دیگر مطلب را می‌بریم برای بعد از احرام یعنی به مسئله کیفیت احرام و کیفیت لبیک در این جا مطالبی هست که وادی ذات عرق، وادی عقیق است از کجا است؟ از اول آن است از وسط آن است نمی‌دانم بهتر است که انسان یک مقداری بیاید جلو، اینها همه چیزهایی است که جنبه اجتهادی ندارد خلاصه چیزی نیست.

من به طور کلی در بحثهای دنبال این نیستم که به تمام جوانب و فروعاتی حتی فروعاتی که خیلی مورد نظر نیست به آنها بپردازیم آن نکاتی را که احساس می‌کنم روی آن نکات جولان مفید است و آن مطالب هم یکی این که مبهم است مثلا فرض کنید که در این جا از یک طرف صاحب جواهر ادعا می‌کند که بداهت احرام از مواقیت و اینها از آن طرف آخرش می‌گوید که این از مشکل‌ترین است نفهمیدیم این اول صحبت ایشان چیست از آن طرف... مثل قضیه در بحث طهارت انسان. خب ما در آن جا گفتیم مرحوم صاحب جواهر می‌گوید که این قدر بدیهی است که حتی یهود و نصاری و صبیان هم این مطلب را می‌دانند که یهود و نصاری نجس هستند و لکن بعد که ما در آن بحثها گفتیم که این

چه فرع فقهی است که از آن طرف ادعا بدهت و ضرورت من الدین به این کیفیت اثبات می‌شود از آن طرف مرحوم آقا رضا همدانی می‌گوید که این اصعب مسائل فقهیه است این دو تا را ما نتوانستیم خلاصه هضم کنیم خب آقا رضا همدانی آدم کمی نبوده است که فرض کنید که خود صاحب جواهر هم یکی دو سه صفحه بعد می‌گوید خودش هم در آن می‌ماند و می‌گوید که بله این احتیاج به تأمل و دقت و فلان دارد خب از اول نگو از اول یا وارد در بحث بشو و ببین که آخرش به کجا می‌رسد ما همین بحثی که شروع کردیم من از اول در وجوب احرام از مواقیت گفتم که ببینیم چه می‌شود در حالی که نظر ما از اول بر این بوده که ببینیم چه می‌شود لعل این که نظر ما از همان ابتدای کلام برگردد وقتی که نگاه می‌کنیم ادله را نگاه می‌کنیم آراء را نگاه می‌کنیم قرائن، شواهد و خصوصیات عرض کردم حضورتان وقتی که نگاه می‌کنیم... از اول که انسان نمی‌آید مسئله‌ای را بگوید آخرش هم در آن بماند این قسم رسیدگی به این مطالب احتیاج به تأمل دارد و دقت دارد و همین طور سرسری نمی‌شود مطالب را گرفت فقه مهم است کلام امام مهم است رسیدگی به کلام امام مهم است ما دغدغه‌خاطری که داریم برای این است که به مراد امام برسیم و الا به ما چه آیا از مواقیت باشد یا از محاذات باشد ما را چه سنه حالا این چه تفاوتی به حال ما دارد منظور ما این است و الله العالم در عین اعتراف به قصور و تقصیر و جهل با تمام این اعتراف این بضاعت این است و ما را به این مسیر و مقصد سوق می‌دهد چه کنیم؟ چکار می‌توانیم بکنیم که نمی‌توانیم مطالب را همین طوری شل فرض کنید بگوییم و برویم؟ چه باید کرد؟ اگر امام در این جا بود حاضر بود غایب نبود یک کلام از او می‌پرسیدیم محاذات یا میقات می‌گفت محاذات خداحافظ شما دیگر این قدر بحث و فلان و این حرفها نبود دهانمان را می‌بستیم دیگر راحت و نه دردسری خب نیست وقتی امام در دست نیست و منابع ما همین است و محدود است خب در این جا ما نمی‌توانیم نسبت به مطالب کوتاه بیایم.

در مسائل همین طور در مورد حج هم نظر رفقا باشد وقتی که بنده بحث می‌کنم آن چیزهایی که بر خلاف سایر تقریرات اینها به جزئیاتی می‌پردازند که این جزئیات اصلا بحث ندارد به طوری کلی یکی از اشکالاتی که در بحثهای خارج ما است در بحثهای خارج تبیین فروع است در حالتی که در بحث خارج اصلا نباید تبیین فروع باشد باید روی محورهای اساسی آن بحث فقط باید نظر شود ما تبیین فروع این مال افرادی است که خودشان بروند و نگاه کنند خب معلوم است کسی که مرضی دارد می‌رود در جحفه محرم می‌شود یا خوف دارد فلان است این دیگر بحث کردن ندارد فرض کنید که کسی که حالا علتی دارد یَخَافُ فَوْتَ الْحَجِّ یا مَنْ بِهِ شِدَّةٌ أَوْ مَرَضٌ أَوْ تَقْيَّةٌ أَوْ كَذَا خب حضرت می‌فرماید

که برود از جحفه یا فرض کنید که نگاه کند برود از أدنی الحلّ و امثال ذلک می تواند اینها بله انسان اگر ببیند که یک مسئله ای نیاز به بحث و نیاز به رعایت مطالب و حواشی دارد، بیخود نباید وقت کلاس را و درس را به مسائل جزئی و این چیزها گذراند و مطالبی که خلاصه اوائل الناس هم می توانند به آن مطالب برسند از این نقطه نظر در همین راستا مطالبی هست هم نسبت به میقات و سعة میقات فرض کنید که اختلافی که البته اختلاف خیلی نیست خصوصیت مواقیت و اینها راجع به این مسئله مطالب زیاد است و در تقاریر نسبت به این مسائلی نقل شده است و نیازی به بحث در این مورد را ندارد.

فقط یک مطلب است و آن مسئله نذر است کسی که نذر کند از مکان خاصی چه از منزل یا غیر منزل در این جا خب می تواند احرام را ببندد و ولی بعضی از فقها گفتند که این نذر خلاف ما أنزل الله است و كلُّ نذرٍ يُخالفُ ما أنزلَ اللهُ و رضى اللهُ لا يوجبُ! این غلط است زیرا نذر در خلاف ما انزل الله نیست در جایی که نصّ بر این مسئله هست در آن جا این دیگر خلاف ما انزل الله نیست که بخواهند بعضی ها... خب بعضی آمدند گفتند که این روایاتی که دلالت می کند که نذر موجب جواز احرام بلکه وجوب احرام می شود در مورد منظور از خانه دویره أهلها البته خارج از میقات نه داخل در میقات در این جا این نذر، نذر مُلزمه است و این برخلاف ما أنزل الله است خب این حرف خیلی حرف سخیفی است، زیرا در جایی این مسئله است که آن مخالف ما انزل الله باشد ولی وقتی که روایت در این جا نسبت به این آمده است چطور این که در مورد نذر صوم در سفر هم پس شما در آن جا هم باید بگویید خلاف ما انزل الله است. چطور؟ صوم در سفر حرام است و باطل؛ ولی مورد خاصی که خود نذر و در نذر رجحان مندور باشد ولی در تنها موردی که خود نذر فی حد نفسه موجب رجحان مندور است همین صوم در سفر است فکیف به که ما در این جا روایت داریم وقتی که روایت داریم این مورد استثناء می شود و احرام مندور از آن خانه و مکان حاج که هر مکانی دارد در آن جا این انجام می شود خب این بحث دیگر تمام شد انشاءالله فردا دیگر وارد و همین طور ما در مورد سایر موارد هم به این موارد می رسیم، یعنی در مواردی که فقط نظر روی آن خصوصیتی است که در آن خصوصیتی که بین فقها در قضیه اختلاف است دوم در روایات نسبت به این مسئله موارد عرض می شود که ممکن است که تضاد یا اختلاف و اینها دیده شود ما فقط روی اینها تکیه می کنیم و نسبت به سایر مواردی که فقط جنبه تفسیر احکام جزئیه دارد ما به آنها وارد نمی شویم خود رفقا نسبت به آن مطالب مطالعات و تقریرات و تفحص خودشان داشته باشند انشاءالله بحث فردا بحث خود شرایط احرام است. از میقات فارغ شدیم راجع به شرایط احرام این که در احرام آیا طهارت لازم است

یا لازم نیست و طبعاً افراد در این مسئله چه باید انجام بدهند انشاءالله راجع به این صحبت خواهیم کرد.

تلمیذ: اگر قرار باشد شخصی از محاذات احرام ببندد حج او باطل می شود و اشکال پیدا می کند مثل مرحوم آقا می فرماید اگر امام باشد می شود از او پرسید مرحوم آقا در چه زمانی این نظر را داشته آیا در اوایل که اشراف به باطن داشتند اگر اشراف داشتند ایشان می فرمایند اشکال ندارد.

استاد: البته این مسئله را هم من می خواستم مطرح کنم. نخیر این مطلبی را که ایشان می فرمودند در اواخر عمر ایشان بوده است و حتی در این زمینه هم مقاله را دو یا سه سال به فوت ایشان مانده بود نوشتند و این مطلبی که خب در این جا هست این قضیه این است که ما باید مطالبی را که عرض می کنیم خدمت دوستان این مطالب باید جایگاه آن مشخص باشد در این جا مسائل به صورت فنی و تخصصی صحبت می شود. یک وقتی من خدمت ایشان بودم گفتم که آقا نظر شما نسبت به وجوب صلاة جمعه آیا مثل زمان سابق است البته مسلم است که در زمان حکومت اسلام چون ایشان در غیر از حکومت اسلام نماز جمعه را واجب نمی دانستند رساله را اگر شما مطالعه کنید رساله صلاة جمعه این اختلاف را شما در آن جا می بینید که در ابتدای رساله ایشان حکم به حرمت صلاة جمعه کردند ولی در آخر رساله حکم به استحباب کرده اند، دیده اید دیگر، مطالعه کردید؟

تلمیذ: بله.

استاد: آن جا در آخر حکم به استحباب کردند البته خود بنده هم در همین قضیه با ایشان یک بحثی داشتم و همان موقع در زمان سابق حتی زمانی که ما در مشهد بودیم بنده نظرم بر وجوب عینی و تعیینی صلاة جمعه است فی کلّ زمن و فی کلّ عَصْرٍ و فی کلّ قریة و منطقة و بلد منتهی إذا اجتمع الشرائط که همان پنج نفر و هفت نفر حدّ متیقن آن و وجود واحد منهم که یستطیع أن یقدّم الخطبة آن اگر باشد نماز جمعه واجب است و البته اگر در شهر نماز جمعه منعقد می شود واجب است که انسان به آن جا مراجعه کند و اگر نه در قریه ای است خود افراد باید در آن قریه اقدام کنند چون مسئله کاری به حکومت ندارد مثلاً در مورد نماز ظهر شما اجازه می گیرید از دولت که نماز ظهر بخوانید ولی در مورد نماز جمعه هم همین است نماز جمعه همان نماز ظهر است منتهی نماز ظهر چهار رکعت است این دو رکعت است آن نماز ظهر فرض کنید که شرایط خودش را دارد این هم شرایطی دارد فرض کنید که سوره باید این طور باشد البته استحباب این دارد بعد در آن راجع به تقوی و همین طور مسائل اجتماعی باید گفته شود خب در ده هم همین طور است خب آقا جان بلند شوید زراعت کنید چه کنید این مطالبی

که در خود این قریه اتفاق می‌افتد یعنی ما یحتاج این اهالی است باید در نماز جمعه گفته شود اصلا شارع آمده است این نماز جمعه را یک مکان اعلان عمومی برای رفع نیازهای جامعه قرار داده است که در هر هفته بیایند مردم بیایند آن شرایط خاصشان، بلدشان، نیازشان، اگر نیاز به مثلا زراعت دارند آبادانی و عمران دارند جاده بکشند بیمارستان درست کنند فرض کنید که کفالت ایتم را بکنند اگر چه این در همان نماز جمعه باید مطرح شود نه این که نماز جمعه یک چیزهایی دارد روی هوا و مثلا و هیچی پنجاه سال پیش یکی مرده و بگویم بله امروز هم در پنجاه سال پیش یکی به رحمت خدا رفته! رفت که رفت پنجاه سال است الان چکار کنم یا پانصد سال پیش یا سی سال پیش اینها چیزهایی نیست که همین طوری وقت مردم را بگیرند بابا آفتاب در کله اینها دارد می‌خورد سرما دارد اینها را اذیت می‌کند باید وقت تلف نشود باید حرف حساب زده شود حرف مفت نباید بردارند که خطیب در نماز جمعه یک چیزهای کلیشه‌ای و زیراکسی را فرض کنید که بگوید باید برود روایت بخواند از امام مطالب اخلاقی مطالب اجتماعی بیاید تزریق کند به مردم، مردم احساس کنند وقتی که بلند شدند یک چیزی گیرشان آمده یک استفاده کردند هم حال روحانی آنها و هم مسائل اجتماعی آنها، مسائل سیاسی، خطیب جمعه بایستی که مستقل باشد فکرش باید مستقل باشد نه این که هر چه بگویند چشم چشم آن هم بردارد بگوید این به جایی نمی‌رسد به جایی نمی‌رسد قضیه نتیجه این می‌شود که مسئله تکراری است کارتی که در اداره می‌زنند رفتی رفتی فلان... آن نه! من به اعتقاد این است؛ یعنی نظر فقهی بنده این است که نماز جمعه واجب است منتهی خب علی کل حال یکی به ما گفت چرا نمی‌خوانی گفتم دلیلش معلوم است، در هر زمانی و در هر مکانی و در هر شرایطی و در چیزی، این نماز جمعه مثل نماز ظهر است شما چطور نماز ظهر می‌خوانی این هم باید بخوانی خب مرحوم آقا اول رساله این را منوط به حکومت اسلام کردند در آخر رساله اصلا برگشتند و قائل به استحباب شدند و من در همان تعلیقاتی که به این مسئله دارم در آن جا عرض کردم که من با همین دلیل با همین ادله اثبات وجوب عینی در همه‌ا زمانه می‌شود یعنی من دلیل دیگری که نیاوردم یعنی اگر ما باشیم و این دلیل خب وجوب عینی و وجوب تعیینی است نسبت به افراد این مسئله هست.

در این جا همان طوری که خدمت رفقا عرض کردم مسئله یک بحث تخصصی است و ما خارج از این چیز نداریم من یک وقتی به مرحوم آقا (این را می‌خواستم بگویم) عرض کردم که آقا الان هم نظر شما در شرایط فعلی باز بر وجوب نماز جمعه است ایشان فرمودند شما کاری به این حرفها نداشته باش شما نماز جمعه را برو کاری نداشته باش یعنی چه؟ خب من که یک آدم عادی

نیستم یعنی چه یعنی بله نظر من تغییر کرده است منتهی تو الان باید به این عمل کنی خیلی خب تکلیفمان را فهمیدیم و می فهمیم که چه باید بکنیم و انجام می دهیم البته این خیلی هنوز چند سال مانده بود به فوت ایشان در اواخر که دیگر مسئله فرق کرده بود و این مسئله بالاخره مشخص بود صحبتهایی که زده می شود حرفهایی که گفته می شود مطالب مشخص است و لذا در جایی که فرض کنید که انسان احساس کند یعنی در همین جا اگر ایشان به ما این طور می فرمودند که آقا جان الان نظر شما هر چه می خواهد باشد ولكن محاذات با میقات را شما می توانی انجام بدهی خب تمام شد این مسئله را می بستیم و پرونده را مختومه می کردیم و تمام شد ولی مطلب این طور نیست ایشان به من فرمودند شما برو این مقاله را بخوان و نظرت را بیا بده جا جای بحث تخصصی است ما نیامدیم در این جا که صرفا یک مطلب را بگوییم و نقد کنیم این جا جایش نیست اگر در فیضیه و جایی که بحث رسمی و تخصصی است باید همین روش و همین مرام باید طی شود حالا در واقع حکم ما أنزل الله چیست؟ آن یک مطلب دیگر است شاید بنابر این باشد که فلان مسئله اخفا شود در زمان امام علیه السلام شاید امام علیه السلام بیاید و بگوید که محاذات جایز است ما چه می دانیم؟ خب چشم بیاید بگوید که محاذات جایز است ولی تا وقتی که حضرت تشریف نیاورده و باب مرآوده از طرف ما بسته است و عقل ناقص ما و علم قاصر ما نسبت به این مسئله این اقتضا را می کند این مسئله به این فهم و روش و به این کیفیت خواهد بود اگر مطلب برگشت حالا به هر نحوی کار نداریم حالا به مستندی برخورد کردیم ظاهرا یا باطنا اگر به آن بود خب می آیم می گوییم که آقا این مسئله است و مبنای فنی و فقهی به این مسئله می رسد ولكن مطلب به این نحوه است! البته این را هم خدمت شما عرض کنم که فقیه آن کسی است که بر همه مبانی اطلاع داشته باشد در خیلی از اوقات انسان یک مطلب را می داند ولی نمی تواند بگوید نمی تواند اعلان کند فقیه باید بداند که در کجا چه بگوید و چه حرفی را بزند که موجب سوء استفاده افراد نشود خب حالا دلیلی ندارد که یک نفر می خواهد آن کار را انجام بدهد ندهد خب می رود آن کار را انجام می دهد ولی اگر بخواهد این مطلب را اعلان کند هزاران مفسده پشت این قضیه است که آن دیگر در آن جا اعلان می شود. گفت که جایز نیست! و خیلی از این مطالبی که ما می بینیم و می شنویم که گفته شده و در حالتی که شخص حالا رایش این بوده خب دلیلی نیست بر این که حالا شما رأیت را بگویی وقتی که ممکن است بر این قضیه سوء استفاده هایی

مترتب شود انسان نباید بگوید ما کلُّ ما يُعلمُ یقال!^۱ در خیلی از موارد پاسخ ندادن پاسخ است و در خیلی از موارد سکوت پاسخ است چون شخص می خواهد فرض کنید که سوء استفاده در این جا بکند. فقیه باید زرنگ باشد، رند باشد، باید تیز باشد، باید بفهمد که سؤال کننده چه غرضی دارد و چه مقاصدی را پشت این سوال در نظر دارد خوب این را بایستی که بفهمد خلاصه مثل سیاستمداری که می گویند ده تا بشنو یکی بگو باید متوجه باشد که ...

حالا ما ده تا می گوئیم یکی می شنویم یا اصلا نمی نشنویم راحت هستیم فقط بلد هستیم نوار را بگذاریم برود تا آخر حالا بعد هر چه شد شد هر چه از دهانمان درآمد هر قضیه و هر چیزی و اصلا به فکر...

یک قضیه اتفاق افتاده من می گویم بابا بر فرض این قضیه بوده آخر مگر هر چیزی را باید گفت بر فرض محال! بر فرض محال! خب حالا می گویم بر فرض یک مسئله - من در آن جلسه تهران گفتم - یک قضیه که مربوط به معصوم است ما آمدیم به خودمان بستیم خب خیلی خوب حالا بوده مگر این گفتن دارد خب مسخرهات می کنند دیگر آقا همه دنیا بیایند آدم را مسخره کنند و دین را به بازی بگیرند که چی یعنی که چی خیلی خب حالا فلان کس همچنین کاری کرده خب کرده که کرده بنده چکار کنم؟ بنده الان دارم چه کسی را می بینم الان دارم موقعیت فعلی او را می بینم اصلا گیرم من وقتی که به دنیا آمدم مسیح به دنیا آمدم خیلی خب الان کی هستم این هستم و این فکر و این نماز خواندم و این روزه گرفتن من و این صحبت کردن من و این علم من، الان این هستم و اگر همان مسیح تا بحال باقی مانده بودم خب ولی الان من این هستم من این شخصیت هستم من این خصوصیت هستم آخر یعنی چه؟ من نمی فهمم که با این حرفها چه چیزی را می خواهند اثبات کنند یعنی ما واقعا برای تثبیت خودمان به این مسائل نیاز داریم؟ یعنی کار به این جا رسیده؟ به جان شما آقا دارند مسخره می کنند خارجی ها دارند مسخره می کنند می گویند کار به جایی رسیده که برای اثبات موقعیت دست به این مسائل دارند می زنند من از شما سوال می کنم شما اهانت به دین و مقدسات دین بالاتر از این چیزی سراغ دارید؟ اگر یکی قرار باشد بخواد ترویج خرافات بکند به نحوی که موجب وهن دین، وهن مقدسات، وهن مطالبی که مربوط به ائمه ما است و ما آن حریم را باید حفظ کنیم آن جایگاه را باید نگه

^۱ - فی بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۱۵: «فقد روی فی الحدیث عنهم علیهم السلام: ما کل ما یعلم یقال و لا کل ما یقال حان وقته و لا کل ما حان وقته حضر اهله».

داریم شما بالاتر از این چیزی دارید که بیایید بگویید؟ آخر این هم شد مبلغ دین؟ این هم شد داعی دین که بیایند بگویند ائمه اینها هم خوب... گفتند دیگر بیا این هم همانی که در روایات می گویند آن یکی در آمد شهادتین گفت آن یکی سر به سجده امام زمانشان درآمد و نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَیْ... را گفت همین است دیگر بعد هم ساکت می نشینیم و نگاه می کنیم انگار نه انگار، این کارها چیست؟ چرا آخر جلوی این حرفها گرفته نمی شود من نمی دانم فقط باید جلوی حرف حق گرفته شود جلوی حرف حساب گرفته شود اینها خوب دارد، خوب دارد، دست درازی به حریم امام چوب دارد.

یک قضیه دیشب نمی دانم برای چه کسی گفتم در زندگانی سردار کابلی کتاب خوبی است اگر پیدا کردید بخوانید کتاب خوبی است مال کیوان صنیعی است. یک کتابی اخیراً درآمده نسب ما را که از طرف مادر به شیخ مفید می رساند که نسب ما شیخ مفید است حالا شیخ مفید را خدا رحمت کند مرد بزرگی بود ولی خوب نسب به آن می رساند.

یک وقتی بود در همان سالهایی که مرحوم آقا حیات داشتند یک زمستانی ایشان آمدند تهران که من هم اتفاقاً آمده بودم تهران و با هم در همان منزل احمدیه بودیم، شب زمستان سردی بود یکدفعه ایشان ساعت سه بعد از نیمه شب بلند شدند و ما هم در اتاق خوابیده بودیم و چراغ را روشن کردند و قشنگ و خوب، بعد یکدفعه گفتند بیداری آقا سید محسن؟ [عرض کردم:] بله بیدار شدم گفتند خوب برو آب بزن به صورتت دیدم نخیر کارمان درآمده است حالا بلند شوم بروم اتاق دیگر آمدیم این کتاب را دیدم یک کتاب دست ایشان است بعد معلوم شد یک مدتی این چراغ روشن بوده من خواب بودم. [فرمودند] تا من نماز می خوانم این را بردار بخوان و ایشان شروع کردند به نماز و لابد دیدند که ما از نماز به جایی نمی رسیم این زندگانی سردار کابلی بود پیش ایشان و داشتند می خواندند حکایت این بود که کیوان صنیعی که همین نویسنده کتاب است و شاگرد سردار کابلی بوده و سردار کابلی آدم بسیار معروفی بوده و عالم بسیار بزرگی در کرمانشاه بوده و فنون مختلفی هم داشته مرد پُری بوده است و آدم خوبی بوده است. و می گفت یک روزی سردار کابلی به من گفت: که در آن زمانی که من تازه آمده بودم به کرمانشاه در زمان شیخ اسدالله بهبهانی که همان جدّ مادری ما می شد نوّه وحید بهبهانی شیخ اسدالله کرمانشاهی پسر آخوند حاج ملامحمد علی بهبهانی پسر وحید بهبهانی که از همین صوفیان و عرفا و اینها چند نفر را کشت و از این حرفها، اتفاقاً جالب بود ما پارسال به اتفاق برخی از رفقا و اینها رفتیم برای کرمانشاه آن جا ما را بردند یک اتاقی خیلی عکسها بود، عکسهای علما و غیر علما خیلی عکس بود آن جا صحبت این شد که ما یک جدی داشتیم که این صوفی کش بود هر چه از صوفی های

بیچاره، اولیاء خدا اینها را می گرفت و راحت می کشت مثل آب خوردن اینها را سر به نیست می کرد یکی آن جا بود از این تعبیر ما یک قدری مثل این که ملول شد حالا توقع داشت که ما تعبیر دیگری بیاوریم! نخیر کار خیلی بیجایی کرد و خدا پدرش را هم در می آورد و این حرفها نیست که هر کسی را ببینی و بگیری بکشی! گفت جد شما است گفتم هر که می خواهد باشد حالا جد من اگر شمر درآمد باید بگویم رحمت الله علیه؟ هر کسی هست به من چه مربوط است؟ کارش خلاف بوده است. بعد گفتیم این کجاست؟ این نگفت ولی همین طور من داشتم نگاه می کردم من گفتم بیائید نگاه کنیم ببینیم پیدا می کنیم یکدفعه چشمم به یک شیخی افتاد گفتم به قیافه این آدم کشی می آید نگاه کردیم دیدیم محمدعلی است گفتم از میان این عکسها این به قیافه اش می آید که بله، خلاصه اهل اولیاء خدا را کشتن این چیز می خواهد بله هر کسی نمی تواند.

خیلی استقامت نفسی می خواهد که بتواند گفتم به قیافه این می آید زیرش را نگاه کردیم دیدیم بله مثل این که حدس من درست بود این از الهامات است از کرامات خودم می خواهم خدمت شما عرض کنم زیرش نوشته حاج محمدعلی بهبهانی و دیگر فهمیدیم که آقا کی هستند، این پسر ایشان شیخ میرزا اسدالله کرمانشاهی ایشان هم عالم کرمانشاه بود و نوه وحید بهبهانی ایشان می گفت که در همان زمانی که ما آمده بودیم یک نفر نسابه معروف میرزا اسدالله اعرجی کاظمینی این از کاظمین آمده بود کرمانشاه و می گفت که با ما سوابقی داشت منزل ما وارد شد چندی آن جا بود بعد دیگر ما کتابخانه را در اختیار او قرار داده بودیم می رفت کتابها را نگاه می کرد کتب نسب و تراجم و اینها را دارد می بیند رفتن نگاه کردم دیدم یک کاغذهایی گذاشته جلوی یک خطهایی نوشته یکی را می نویسد یکی را پاک می کند این را برمی دارد این جا می نویسد شک کردم که چکار می کند این اسمها را این طرف می کند خط می زند دوباره پاک می کند دوباره چه می کند این برایم شک بود بعد به او گفتم فلانی چکار می کنی خندید گفت هیچی گفتم نه بگو مطلبی هست کمکت کنم گفت نه شجره نامه دارم می نویسم گفتم شجره نامه چه کسی را داری می نویسی گفت شجره نامه خاندان آل آقا را دارم می نویسم گفتم که حالا چکار می کنی گفت دارم نسب اینها را به شیخ مفید می رسانم گفتم شیخ مفید چه ربطی به وحید بهبهانی دارد نسب ما به وحید بهبهانی می رسد

تلمیذ: از طرف مادر؟

استاد: بله از طرف مادر عام است از طرف مادر، البته مادر مادر ما که عام است و به خاندان آل آقا به وحید بهبهانی می رسد، گفتم شیخ مفید این وسط چکار می کند گفت حالا مگر ایرادی دارد گفتم

تو داری جعل می کنی تو داری نسب درست می کنی ایراد دارد می گفت یک به ده چشم سفید یک ده و خلاصه چیزی بگیریم و شیرینی و مقابلش یک ده و یک قریه ای یک آبادی در قبال این خلاصه هدیه بگیریم ارزشش را دارد دیگر، هیچی، گفت خیلی من ناراحت شدم و آمدم بیرون از آن کتابخانه و خیلی می گفت بهم ریختم وضع خیلی بهم ریخت می گفت یکی دو روز بعدش که ایشان شجره نامه را درست کرد و نسب را هم به شیخ مفید رساند رفت در مجلسی - اتفاقا ما آن منزل را هم پارسال رفتیم دیدیم منزل آباء و اجداد مادری ما بود قبر این محمدعلی بهبهانی این هم آن جا بود و سنگ خیلی قیمتی داشت و گفتند ده یا پانزده میلیون سنگش قیمت دارد می خواستند بیایند بدزدند و خیلی سنگش سنگ قیمتی بود - بله آن وارد مجلسی شد و اسدالله کرمانشاهی که عالم کرمانشاه بود ایشان هم نشسته بود جلوی همه گفت که آقا بنده آمدم بشارت بدهم به شما که من بعد از تحقیقات و تفحصاتی که کردم در کتب تراجم و اینها به این نتیجه رسیدم که نسب شما و خاندان آل آقا به شیخ مفید می رسد و این را من در این جا شجره نامه را درست کردم آمدم تقدیم کنم که انشاءالله مورد نظر حضرتعالی قرار بگیرد و ما را هم مورد لطف قرار بدهید می گفت فامیل و اینها همه نشسته بودند ، میرزا اسدالله عالم بوده نگاه می کند می فهمد که بله مثل این که کار خراب است و خلاصه طرف تقلب کرده و خیانت؛ و این حرفها نیست بالاخره خودش هم اطلاع داشته بر نسب حالا عالم بوده است می فهمد که خلاصه بازی است می گوید پولی به او بدهند و یک چیز مختصری و تشکر و می گذارد کنار این کسانی که آن جا بودند می بینند! این شجره نامه الان هست و بعد آمدند بر این اساس کتاب نوشته اند و این نسب ما را به شیخ مفید رساندند و البته کشک است دروغ است و حسابی ندارد و مسئله بیخود است مرحوم آقا وقتی که من این را خواندم رو کردند گفتند حالا فهمیدی؟ حالا فهمیدی که آن زمانی که در زمان معاویه و عمر و ابوبکر آن وضاعین حدیث آمدند آنها را بر خلافت نشانند آنها چه کردند همین است هیچ تفاوتی ندارد منتهی این می شود کاظمینی اعرجی آن می شود ابوهریره آن هم می شود فرض کنید که ثمره آن هم می شود نمی دانم فلان ابوحنیفه همین است. آن در آن زمان بوده است این در این زمان است مسئله همین است آن وقت ما تعجب می کنیم عجب آیا می شود اینها بیایند فرض کنید که روایت درست کنند نمی دانم آن ابابکر شیخ شیوخ اهل الجنه عمر شیخ شباب اهل الجنه پیر بودند اهل الجنه فلان این حرفها پیامبر فرمودند که جبرائیل اول می خواست بر ابوبکر وحی بفرستد و لکن آمد بر من وحی فرستاد و گفت یا رسول الله اگر تو نبودی وحی بر ابوبکر نازل می شد و بدا حاصل شما نگاه می کنید احمق ها خاک بر سرتان اگر هم روایت جعل می کنید این چیست که جبرئیل اول می خواست

بر ابوبکر وحی نازل کند یکدفعه بدا حاصل شد و اینها چیست؟ بروید بگویند بابا نماز شب می خواند بروید بگویند بابا فرض کنید که دائم الصوم بود یا این روایاتی که فلان این چیزها؛ گفت اگر قرار است دروغ بگوییم یک دروغی بگوییم که دیگر نتواند حرف بزند و حالا بعد از این مدت مشاهده می کنیم که نخیر قضایا هست این مسائل همیشه بوده و هست و اختصاص به زمان رسول و بعد از رسول خدا و ائمه و اینها ندارد

تلمیذ:؟

استاد: ببینید یک وقتی صحبت همین طوری که خدمت شما عرض کردم این است که موارد متفاوت است بله یک وقتی آن ولی خدا مطلبی را که بیان می کند از مقام اشراق و شروق قلب است از آن جهت بیان می کند در آن شکی نیست که باید انجام شود چه این که آن حکم حکم ما انزل الله باشد یا حکم شخصی باشد آن تفاوتی ندارد در این مسئله، لذا بنده عرض کردم و نوشتم در صحبت های خودم که مطالبی را که آنها [اولیای الهی] راجع به احکام کلی، مسائل اجتماعی یا احکام شخصی فرد می گویند در اینها خطا نیست و اشتباهی در آن وجود ندارد بلکه در مقام اشراق نفس و اتصال نفس است ولی مطالب دیگری که خود آنها به مقتضیات زمان خصوصا این زمان غیبت و مطالبی که آن مصالح اقتضا می کند که پا از دایره ظاهر بیرون نگذارند فرض کنید که من باب مثال اگر قرار باشد یعنی بنابراین باشد که این محاذات با میقات یک حکم واقعی است و اختصاصی به ذوالحلیفه ندارد لمن یمر من المحاذات و يجوز له أن یحرم منها اگر این یک حکم واقعی است و این هم به این حکم واقعی اشراق پیدا کرده است و اتصال پیدا کرده است اگر قرار باشد که آن حکم واقعی بدون دلیل و صرفا باشد که خب مردم چه می گویند؟

تلمیذ:؟

استاد: خب چه باید گفت یعنی فرض کنید که اگر من الان آدمم روایاتی که الان من در دست دارم این است این روایات همین است دیگر من با توجه به این روایات بیایم احساس کنم که محاذات با میقات هو حکم الله الواقعی این را چطور می بیان کنم؟

تلمیذ: نسبت به مسائل اجتماعی چه فرقی می کند؟

استاد: مصالح اجتماعی اینها دلیل ادراکش بر اساس یک احکام کلی است یا این که بر اساس بینش، غیر از استناد به امام معصوم است الان مثلا فرض کنید که می گویم من نسبت به این شخص بر اساس برداشتم یک همچنین نظری دارم و نظریه من این است نه از امام زمان نقل کردم نه از امام صادق

نه از امام رضا هیچکدام، می گویم نظرم [این است] ممکن است برداشتم اشتباه باشد می خواهی گوش بده یا نده ولی در احکام فقهی مستند ما باید متصل به امام باشد
تلمیذ: ... نسبت به شخص متصل در مسائل اجتماعی...؟

استاد: خب ببینید شخص متصل نسبت به مسائلی که همین مصلحت من هم عرض می کنم اگر الان شخص متصل بیاید و بگوید که من بر اساس اتصال خودم.. در فتوحات یک بحثی دارد محی الدین راجع به کیفیت اتخاذ مجتهد حکم را مِنْ قِبَلِ اللَّهِ آمده در آن جا [مطلب را] بیان کرده ولی این برای کیست برای خود اوست؛ یعنی خود مجتهد و خود فرد می تواند به واسطه اتصال به آن منبع و منشأ برسد و استنباط کند و آن حکم را درباره خودش انجام بدهد بدون این که به کسی دیگر کاری داشته باشد اما اگر قرار بر این شد که بیاید بگوید آقا شما هم بیا از این کاری که من می کنم انجام بده خب این مسئله که مربوط به او نمی ماند این مسئله اشاعه پیدا می کند وقتی اشاعه پیدا کرد می گویند امام سیزدهم هم پیدا شده است در قبال دوازدهم!

تلمیذ: اگر الان خود مرحوم علامه این رساله را که نوشته اند فرض این است که دو قول است یکی فرمایش ایشان که حکم به جواز است و فرمایش حضرت عالی که حکم به عدم جواز می کند یکی از این دو تا حق است؟
استاد: بله؟

تلمیذ: آنچه که نسبت است به ایشان برای ما مسلم است ایشان از ... اگر ما بگوییم که ایشان همان ما انزل الله را نمی گویند ما چه توجیهی می کنیم آیا می گوییم حکم ولی خدا را می پذیریم یا ادله را نگاه می کنیم؟

استاد: ببینید بنده همین را می گویم، می گویم ادله بنده همین است بنده هم که شما را مجبور نمی کنم بحث ما و کلاس هم کلاس تخصص است بنده نمی توانم بگویم ایشان الان با آن اشراف باطن و با ادراک باطنی به این نتیجه رسیده اند پس ما هم نهایتاً باید به این نتیجه برسیم؛ چرا؟ چون این بحث فردا منتشر می شود همه هم الان دارند می بینند و این به صورت چیز درخواست آمد و می گویند که آقا پای منقل نشسته دارد حکم می کند.

تلمیذ: فرمایشی که قبلاً یکبار در اصول فرمودید که آقا ضیاء گفته است شما حکم را بدهید ما جورش می کنیم با اصول، با اصول با آن بازی می کنیم اگر در مسئله اولیاء هم بخواهیم می توانیم آن مسئله را با همین ادله اثبات کنیم.

استاد: خب؟

تلمیذ: خب کسی دیگر نمی تواند اعتراض کند!

استاد: ببینید من نتوانستم هنوز به این نقطه برسم که این مسئله ای که ایشان در این جا مطرح کردند یک حکم الله واقعی به ضرس قاطع محاکمی از کلام معصوم باشد، بله اگر من به این نتیجه رسیدم که این مسئله همین است و کلام معصوم همین است می توانیم آن جا را درست کنیم، می خواهید از فردا من بیایم حالا آن طرف را اثبات کنم؟ یک هفته بحث می کنیم تمام حرفهایمان را پس می گیریم شما یقین می کنید محاذات با میقات در هر جا درست است ولی فعلا با توجه به... وقتی من هنوز به این نتیجه نرسیدم نمی توانم برخلاف همان روش خودم و همان فکر و نفس خودم به آن مسئله برسم، نسبت به طهارت انسان به این نتیجه رسیدم البته این را به کسی نگفتم ولی سرّ فاش شد نسبت به طهارت انسان به این نتیجه رسیدم که آن روش بحث به نحوی پیش آمد و تا حالا گفتم اگر کسی جواب دارد بیاید بدهد ولی هیچ کس تا حالا جواب نداده بله خیلی هو کردند که نوگرا و فلان و از این مسائل ولی بالاخره این وای همیشه هست! و همین طور نسبت به مسئله اربعین مرحوم آقا نظرشان نسبت به مسئله اربعین اواخر عمر با سابق تفاوت کرد بنده این را احساس می کنم خودشان قبلا در اربعین شرکت می کردند بنده هم با ایشان می رفتم در مجالس اربعین ولیکن وقتی که مشهد آمدند یعنی دیگر وقتی که به اصطلاح مسائل دیگر چیز شد یعنی به مشهد و اینها آمدند آن جا ما در صحبتها دیگر احساس می کردیم که مسئله اربعین جایز نیست و فقط اختصاص به سیدالشهدا دارد و ایشان خودشان نمی رفتند و دیگران را هم نهی می کردند یعنی در این جا بنده اعتراف می کنم و اقرار می کنم و شهادت می دهم بر این مسئله؛ حتی در خود بیمارستان هم که بنده با ایشان بودم ایشان تصریح کردند که اربعین دیگر جایز نیست سه سال قبل از فوت ایشان، این مطلب را همین قضیه را، می خواهم این را عرض کنم، بنده خاک پای ایشان هم نمی شوم سرایه دار ایشان هم به حساب نمی آیم ولیکن همین مسئله را بنده قبلا می دانستم حالا علت چه بوده که ایشان خواستند بر اساس متفاهم و اینها حرکت کنند تا این که بالاخره مسلم شود یا این که جوانب قضیه هنوز برای ایشان در سابق مسلم نشده بود. ما نباید تصورمان این باشد که اولیای الهی از همان اول که به دنیا می آیند مثل همان بقیه که خیلی چیزها می گویند از اول شهادتین بگویند و نمی دانم برای ما از اول اصول کافی بخوانند!

تلمیذ: روایت لایحل الفتیا إلا لمن یستفتی من الله^۱ در مقام فتوا است نه در مقام عمل؟

استاد: بله

تلمیذ: یعنی همین فتوا هم باید یستفتی من الله باشد

استاد: خب می دانم صحبت من این است که این فتوایی که دارد می دهد آیا در این فتوا رعایت همه مسائل را کرده است آیا در این جا مصلحتی چیزی نبوده است؟ آخر خود انجام دادن اینها، گاهی اوقات مامور به ظاهر هستند مثلا فرض کنید که ما پیش ایشان می رفتیم یک مطلبی را می گفتیم خیال می کردیم که شق القمر کردیم بعد یک خنده ای می کردند که خودتی! این کار را بکن به این چیزها کاری نداشته باش! آن با این دید و با این روش و با این فهم که آن حکایت از همان اشراف می کند دارد نگاه می کند نسبت به مسائل، لعل این که الان در این موقع نظر را بدهد بعد به خاطر یک مصلحتی بعد نظرش را تغییر بدهد من نمی دانم اگر من به این نقطه می رسیدم که این نظر ایشان در این جا بالاخره از لابلای کلمات معلوم می شود از لابلای عبارات معلوم می شود اگر نظر ایشان در این جا واقعا یک اشراف باطنی بوده است می توانستیم جوری مطالب را ترتیب مقدمات و اینها را به این قضیه برسانیم ولی چون هنوز این مسئله برای بنده محرز نشده لذا بنده بر همان سیاق ظاهر عمل می کنم علی کل حال، این هم تشخیص آن با خود رفقا است که فرض کنید که یکی بگوید ادله این است و این هم در قبالش این است و شما هم بحمدالله هم حکیم و فقیه و همه چیز و ادله در اختیاران است فتوا بدهید بر محاذات ما هم عمل می کنیم

تلمیذ:.. در بحث نوروز هم همینطور است.....

استاد: این را تأیید نکردند نوروز فرق می کند الان بنده راجع به این قضیه تفسیر نوشتم راجع به

خود نوروز ما داریم بخاطر اختلاف در اوضاع همان طوری که بله

تلمیذ: این را قبلا هم فرموده بودید این اختلاف در فصول دیگر هم هست

استاد: باشد هر فعلی یک جور اقتضایی دارد به خاطر اختلاف در اوضاع و اقتران کواکب و

۱- در «مصباح الشریعة باب ۶۳» آمده است: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ، وَإِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَعَلَانِيَتِهِ، وَبِرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ. لِأَنَّ مَنْ أَفْتَى فَقَدْ حَكَمَ؛ وَالْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنِ مَنْ أَلَّهِ وَبِرْهَانِهِ. وَمَنْ حَكَمَ بِخَبَرٍ (بِالْخَبَرِ خ ل) بِلَا مُعَايَنَةٍ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ، وَمَأْثُومٌ بِحُكْمِهِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَجْرُوكُمْ عَلَى الْفُتْيَا أَجْرُوكُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. أَوْ لَا يَعْلَمُ الْمُفْتَى أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَدْخُلُ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى وَبَيْنَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْجَائِزُ (الْحَائِزُ خ ل) بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

سیارگان و این موقعیت یک خصوصیتی پیدا می‌شود که بخاطر آن خصوصیت می‌گویند این کار را بکن
خب این ربطی به این ندارد این ارتباط به این ندارد این یک مسائل فلکی است اوضاع اوضاع جوی
است خصوصیات آب نیشان در این فرض کنید که موقعیت دارای خصوصیتی است که می‌گویند
بگیرید و دعا بخوانید

تلمیذ: غسل مستحب است امام صادق تأیید فرمودند روز عید است!

استاد: نخیر عید نیست روز عاشورا هم غسل مستحب است.

تلمیذ:؟

استاد: در شب قدر هم غسل مستحب است شب نوزدهم ماه رمضان کجایش عید است کشته

شدن امیرالمؤمنین؟

تلمیذ: از باب شب قدر بودنش.

استاد: نه نه هیچی.

تلمیذ: ما در روایات می‌بینیم.

استاد: آقا غسل زیارت شما می‌خواهی بروی بکنی شما بخاطر عید می‌روی به عید چکار دارد

زیارت امام رضا که عید ندارد چرا حتما باید فرض کنید که جنبه شادی را در نظر بگیرید غسل یک

عمل مستحبی است که یک نورانیت در انسان به وجود می‌آورد حالا چه شهادت امام باشد چه عید

باشد این هم بخاطر همین قضیه است این یک غسل کردن در این جا یک خصوصیتی دارد بله داریم

یک کارهایی هم داریم اعمالی هم داریم بنده هم نگفتم از بعضی اولیاء هم شنیدم ولی این ارتباطی

ندارد از اول نوروز تا هر روز این دعا را بخوانند و نمی‌دانم نمی‌گویم با زعفران بنویسند و در ظرف

چینی باشد و در چه حالتی باشد و از این مسائل زیاد است این چه ربطی به عید دارد؟

تلمیذ:

استاد: مسئله مسئله عید نیست روایت معلی دروغ محض است

تلمیذ:

استاد: بله و اما مسئله مربوط به سید بن طاوس، سید بن طاوس اشتباه کرده است اگر گفته است

که عید است اشتباه کرده است سید بن طاوس که عارف نبوده است اشتباه کرده و صاف هم می‌گوئیم.

تلمیذ:

استاد: خب باشد عید نگفته غسل گفته عید نگفته حل شد برداشت است هر چه گفته، برداشت

است که ملت را مبتلا کرده فلان مگر مجبور است؟ این را می‌گویم آدم زرنگ این است مگر مجبوری شما این چیزی را که آن جا نوشته برداری انجام بدهی بنده خودم الان به واسطه حی و حاضر آیت الله شبیری زنجانی خود ایشان برای بنده گفت الان هم ایشان حیات دارد پرسید که من از حاج آقا روح الله آقای خمینی من خودم از ایشان شنیدم - واسطه هم نیست - که ایشان گفتند از آقا شیخ عباس قمی سوال کردند که آیا مطالبی که شما در مفاتیح الجنان آوردید همه مستند است ایشان گفتند خیر! راوی آقای شبیری ناقل مرحوم آقای خمینی بعد واسطه یکی بعد ایشان آمده خودش می‌گوید من مطالبی را که مثل همین ادعیه ماه رمضان یک ادعیه چرنندی است که معلوم نیست این حرفها چیست فقط خواسته که همه آنها آخرش به این ختم شود نمی‌دانم یا داعی المستجابین یا مدعوین نمی‌دانم صائمین در این مایه‌ها آمده چیز کرده و امثال ذلک ادعیه‌ای که اینها سند ندارد و صحت و سقم آن معلوم نیست! شما فکر این را نمی‌کنی که می‌آیی این را می‌نویسی کتاب شما در تلو قرآن قرار می‌گیرد و در هر کوی و برزنی قرآن و مفاتیح می‌خوانند عمل می‌کنند خب چیست اینها همه ناشی از عدم ادراک است.

تلمیذ:؟

استاد: بله بله این هست غسل و این چیزها هست ولیکن این که به عنوان عید باشد و نمی‌دانم اینها و کشتی نوح امروز نازل شد و عید غدیر... نیست
تلمیذ: دو سه روایت است.

استاد: بله آن روایت معلی است بله این قاطی شده است.

تلمیذ:؟

استاد: عیب ندارد می‌گویم منافات ندارد یک وقت می‌گویم نیست یک وقتی می‌گویم روایت صحیح السند هم داریم که به آن عمل می‌کنیم منافات ندارد. اگر خدا بخواهد انشاءالله تابستان قصد دارم که به این نوروز پردازم.

تلمیذ: این شخص متصل اگر بر اساس مدارک ظاهری چنین فتوایی بدهد ولی از نظر باطنی نظرش چیز دیگری باشد ولی روایتی و مدرکی ندارد دستگیری می‌کند از شخصی که بخواهد عمل به ظاهر کند مثل قضیه شیخ مفید که امام زمان نسبت به آن زن...

استاد: بله طبیعی است تازه در این جا مسئله ما جنبه احتیاط است یعنی بر فرض آن که می‌گویم او می‌گوید محاذات کافی است حالا ما قضیه را یک قدری سفت تر کردیم طوری نیست مسئله به جایی

برنمی خورد

تلمیذ:؟

استاد: نعم

تلمیذ:؟

استاد: من أیّ مکان فی الدنیا من بیته او بلده او بلد آخر او من ...

تلمیذ: یعنی لا یشرط فی النظر، یكون فیہ الرجحان؟

استاد: لا یعنی نفس اللفظ یكون فیہ یعنی فی الرجحان ممکن لعدی علل واحد لعدم او مثلا ...

ولکن من ناحیه لا من حیث ال... بالنسبه الی النفس ولكن اذا مثلا اذا یشوف مثلا الوقت یكون مضیق

او مثلا لهذا الشكل فی ... و حتی بالنسبه الی... لكن اذا كان مثلا یكون النظر بحیث الانسان یشوف انه ..

ولم یمكن ان المقصود ان لا یعتنی بهذا الحکم او للفرار عن الحکم الواقعی لهذا المجال یمكن ان یقول

لا

تلمیذ:؟

استاد: هذا الفرار.

تلمیذ:؟

استاد: هوایما خب چرا از مواقیت هم عبور می کنند مثلا در ذوالحلیفه عبور می کند.

تلمیذ:؟

استاد: خب آن دیگر اضطرار است بله دیگر

تلمیذ:؟

استاد: بله یعنی دقیق بخواهد این انجام شود می توانیم بگویم که از همان بالای مسجد شجره

که هوایما عبور می کند شخص احرام ببندد

تلمیذ: از باب جواز است یا وجوب؟

استاد: نه دیگر وجوب که نیست خب آخر این که راهش از آن جا نیست این می رود جده

می نشیند صحبت در این است که راهش به سمت مکه به اصطلاح از آن جا باشد ولی از این جا عبور

می کند می رود جده می نشیند باید برود جحفه این در واقع مسیرش به جحفه است منتهی از روی مسجد

شجره عبور می کند

تلمیذ:؟

استاد: نه باید ببیند کجا فرود می آید از آن جا بایستی که .. یعنی وقتی که جده می نشیند حالا باید ببیند راهش به مکه از کدام سمت است از سمت یلمیلم است؟ از سمت ذوالحلیفه است؟ یا از سمت جحفه است؟ اغلب مواقیت جحفه است می رود جحفه .

اگر در موردی رفقا احساس می کنند که در مطلبی مبهم است یا در فلان فرع نیاز دارد بگویند! یعنی منظور ما این است که مسائل تا آن جایی که انسان ... یعنی بحث یک بحث توضیح الاحکامی نیست بحث مباحث فنی و جنبه کلی دارد جزئیات و اینها خودمان فرض کنید که می رویم به مبانی و تقریرات رجوع می کنیم اما اگر جایی احساس می شود که نیاز به بحث دارد پیش من چیز باشد ولیکن جای صحبت و جای بحث داشته باشد.

تلمیذ:

استاد: بله خب آن جایی که طلبه دارد خارج می کند با آن که عروه می خواهد بخواند فرق می کند این جا باید آن نکات اساسی اجتهادی باید بحث شود نه این که توضیح المسائل .

اللهم صل علی محمد و آل محمد